**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010906**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در جلسۀ قبل به تناسب بحث جریان استصحاب در شبهات حکمیه را هم مطرح کردیم، یک سؤالی بعضی از دوستان مطرح کردند چون سؤال مهمی هم هست در کلمات بعضی از آقایان هم این سؤال هست گفتم اجازه بدهید این سؤال را پاسخ بدهم. سؤال این بود که ما عرض می‌کردیم که ادلۀ استصحاب با توجه به این که جریان استصحاب را قبل از فحص تثبیت می‌کند مربوط به شبهات موضوعیه است نه مربوط به شبهات حکمیه. این اشکال مطرح می‌شود که چه مانعی دارد ما بگوییم که این دلیل استصحاب از اوّل، حالا تقریباتی که در جلسۀ قبل ذکر کردم را تکرار نمی‌کنم، این تقریبات را در نظر داشته باشید و حالا اشکال این هست که چه مانعی دارد که ماب گوییم چون بنای عقلا هست که در شبهات حکمیه باید فحص بشود این کأنّه به منزلۀ یک قرینۀ متصله هست، از اوّل ظهور به این شکل منعقد می‌شود که شما استصحاب را در شبهات موضوعیه و شبهات حکمیه جاری کنید ولی در شبهات حکمیه بعد از فحص جاری کنید کأنّه یک قرینۀ متصله‌ای نسبت به تقیید اطلاق احوالی دلیل استصحاب در شبهات حکمیه ما داشته باشیم. بنابر این ظهور از اوّل به این شکل منعقد می‌شود. پاسخ مطلب این است که اوّلاً این که ما یک بنای عقلایی بر این داشته باشیم که حتماً باید فحص کنیم در شبهات حکمیه همچین چیزی نداریم. لزوم فحص به ادلۀ شرعیه ثابت می‌شود، یعنی به این معنا، ادلۀ عقلایی اگر دلیل شرعی نباشد ما این فحص را لازم می‌دانیم چون اصول مأمّنه قبل از فحص در شبهات حکمیه مجرا ندارد. حتی در شبهات موضوعیه هم مجرا ندارد. اصول مُأمّنه نه در شبهات موضوعیه نه در شبهات حکمیه قبل از فحص ما اصول عقلی مُأمّنه ما دلیل نداریم. ولی نکته این هست که این اصول مُأمّنه اصول تعلیقی هستند، یعنی لزوم فحص. اگر شارع مقدس دلیلی بر لزوم فحص ذکر نمی‌کرد یا دلیل بر عدم لزوم فحص ذکر نمی‌کرد عقل می‌گفت باید فحص کنید. در شبهات موضوعیه خب دلیل داریم که فحص لازم نیست. بنابراین آن حکم عقلی عقلایی بر لزوم فحص در شبهات موضوعیه برکنار رفته بنابراین این لزوم فحص مبتنی بر این هست که شارع لزوم فحص را نفی نکرده باشد. اینجور نیست که یک دلیل قطعی عقلی وجود داشته باشد که حتماً باید فحص کنید. اطلاق ادلۀ اصول عملیه خودش نافی لزوم فحص هست در شبهات موضوعیه. در شبهات موضوعیه نیاز نیست ما دلیل دیگری داشته باشیم. در شبهات موضوعیه همین که گفتند که شما اگر شک کردید که یک شیءای پاک است یا نجس است بگو پاک است همین لزوم فحص را نفی می‌کند. خود دلیل اصالة الطهارة، اطلاق اصالة الطهارة اقتضاء می‌کند که آن حکم عقلی نفی بشود. بنابراین اگر ما باشیم و دلیل استصحاب، ما باشیم، اصلاً می‌گوییم در شبهات حکمیه هم می‌گفتیم فحص لازم نیست. این که ما فحص را در شبهات حکمیه لازم می‌دانیم به خاطر ادلۀ شرعیۀ خاصه است. ادلۀ شرعیۀ خاصه می‌گوید که قبل از فحص شما برائت را نمی‌توانید جاری کنید. قبل از فحص استصحاب را نمی‌توانید جاری کنید. بنابراین اینجور نیست که دلیل استصحاب از اوّل منصرف باشد به قبل از فحص، در شبهات حکمیه. ادلۀ شرعیۀ خاصه آن را مربوط به قبل از فحص می‌کند. و این ادلۀ خاصۀ شرعیه به منزلۀ قرینۀ متصله نیستند، اینها قرینۀ منفصله هستند. به عبارت دیگر اگر ما اصلاً استصحاب در خصوص شبهات حکمیه جاری می‌شد. فرض کنید در شبهات حکمیه استصحاب می‌گفتش که، یعنی دلیلی آمده بود در شبهات حکمیه گفته بود که لا تنقض الیقین بالشک. با شک یقین را نقض نکن. این معنای خود همین جمله معنایش این بود که فحص لازم نیست. به تعبیر دیگر ببینید این دلیل می‌گوید به مجردی که شما شک حاصل کردید به همان یقین سابق عمل کنید. اگر فحص لازم باشد یعنی چی؟ یعنی باید یک مدت طولانی چه بسا فحص کنید. یعنی مضی بر یقین مدت‌ها بعد از آن یقین باشد و این خیلی خلاف ظاهر دلیل است. یعنی حتی اگر به شبهات حکمیه اختصاص داشته باشد دلیل استصحاب حکم عقلایی به لزوم فحص را رد می‌کند. چون حکم عقلایی به لزوم فحص حکم معلق به عدم ورود دلیل شرعی مجوز عدم فحص است. دلیل استصحاب حکم عقلی را رد می‌کند، نه این که آن حکم عقلی دلیل استصحاب را مقید می‌کند، نه برعکس است. خود دلیل استصحاب آن حکم عقلی را رد می‌کند، چون دلیل استصحاب ظهور دارد، ظهور خیلی قوی هم دارد در این که به مجرد شک شما باید استصحاب کنید. شبیه این البته یک قدری محکم‌تر از این در بعضی موارد وجود دارد. ببینید مثلاً روایاتی داریم که می‌گوید پسر در ۱۳ ساله مکلّف می‌شود. این بحث ۱۳ ساله در پسر هم هست. اصلاً آن روایتی که در مورد ۱۳ ساله هست اختصاص به دختر ندارد، اصلش برای پسر است. روایت می‌گوید در ۱۳ ساله پسر مکلف می‌شود، خب یک سری روایات داریم می‌گوید ۱۵ ساله مکلّف می‌شود. بعضی‌ها آمدند جمع کردند. گفتند روایتی که می‌گوید ۱۳ ساله مکلّف می‌شود اطلاق دارد. کسی که به ۱۳ سال رسیده باشد ممکن است به ۱۵ سال هم رسیده باشد، ممکن است به ۱۵ سال هم نرسیده باشد. مقیدش می‌کنیم. می‌گوییم که ۱۳ سال رسیده باشد، دو سال هم رویش آمده باشد. شبیه همین در بعضی از ادلۀ زکات هم نصاب‌های زکات هم ذکر شده. یک روایتی داریم تمام نصاب‌های زکات یکی کمتر گفته. ۳۶ تا را ۳۵ تا گفته، همۀ این نصاب‌ها را یک دانه کمتر گفته. بعضی‌ها جمع کردند، گفتند ۳۵ تا اطلاق دارد. ممکن است به ۳۶ تا رسیده باشد ممکن است نرسیده باشد. اطلاق و تقیید، جمع اطلاق و تقییدی کردند. خب اینها درست نیست، چون آنجا نص است، در آن مورد، چون عدد در این که حد در دلالت بر محدود بودن نصوصیت دارد. ما نحن فیه به آن قوت نیست، ولی باز یک ظهور قوی دارد که شما به مجرد شک باید احکام یقین را بار کنید، دست از یقین نکشید. ولی در ما نحن فیه، در شبهات حکمیه شما به مجرد شک از یقین دست می‌کشید. دیگر احکام یقین را بار نمی‌کنید. باید بروید فحص کنید. بعد از این که فحص کردید اگر به نتیجه نرسیدید نسبت به آن احکامی که قبلاً جاری کردید چیز می‌کنید. ولی بحث این هست به مجردی که شما شک کردید دیگر در شبهات حکمیه احکام یقین را بار نمی‌کنید. بنابراین شبهات حکمیه، اگر هم استصحاب جاری بشود فاصلۀ زمانی دارد، بحث فقط تقیید نیست. ببینید یک موقعی شما یک دلیل هست، شما این دلیل را یک قید به آن می‌زنید، می‌گویید اکرم العالم ما می‌گوییم عالم لازم نیست عالم تنها باشد، عالم عادل، یک قید می‌زنید. گاهی اوقات یک دلیل را زمانش را متأخر می‌کنید. مثلا می‌گویید از شنبه شما سر کار بیا. ما می‌گوییم مراد از شنبه یعنی دو روز بعد. یا هر وقت امتحان قبول شدید، حالا شنبه یک مقداری جنبۀ نصوصیت دارد. امتحان را که قبول شدی بیا سر کار. بگوییم این امتحان را قبول شدی بیا سر کار، یعنی ده روز بعدش. اگر یک عمل عقلایی اینقدر واضحی وجود داشته باشد، غیر قابل تقیید، این درست است. اگر یک چیزی باشد که عقلاءً قید روشن وجود داشته باشد، مثلاً فرض کنید شما می‌گویید که اگر امتحان قبول شدی فردایش بیا سر کار. فردایش اگر جمعه باشد، جمعه که افراد سر کار نمی‌آیند که. یعنی شنبه بیا. چون این یک مطلب واضحی است که هیچ کس جمعه سر کار نمی‌آید. ولی اگر یک چیزی باشد، یک قانونی باشد که شارع مقدس بتواند آن قانون را لغو کند. اصلاً آن قانونیت قانون وابسته به این باشد که شارع بر خلافش حرفی نزده باشد.

شاگرد: خب اطلاق این را نمی‌تواند

استاد: اطلاق آن را نافی آن است.

شاگرد: نتیجه‌اش این است که عقلا گوشۀ خانه بنشینند اصلاً فحص نکنند از قوانین بعد قانونگذار هم اینهارا معذور کند

استاد: نه، اگر این قانونی که دارد این را می‌گوید، اگر شما فرض کنید، شارع گفتش که اگر شما شک کردید. در شبهات موضوعیه من عرض می‌کنم. شبهات موضوعیه لازم نیست دلیل خاص داشته باشیم، خود شبهات موضوعیه.

شاگرد: موضوعیه قبول نیست

استاد: چه فرقی دارد؟

شاگرد:‌ چون عقلا در امور قانونی

استاد: نه معذور نیستید، شبهات موضوعی هیچ فرقی ندارد. عقلاً هیچ فرقی بین موضوعی و حکمی نیست.

شاگرد: عقلا نه، عقلاءً.

استاد: عقلاءً هم فرق ندارد.

شاگرد: یعنی قانون‌های جامعه را که من نمی‌روم فحص کنم

استاد: نه اینجور نیست. نه خود موضوعش هم فحص کند. من می‌گویم نمی‌دانستم، به اصطلاح مالم آمده یا نیامده. مالیت آمده. خب فحص کن مالیت آمده یا نیامده. اشخاص محذور نیستند. نمی‌دانستم عوارض آمده یا نیامده، معذور نیستم باید فحص کنیم این عوارض آمده یا نیامده.

شاگرد: این هم درست است. ولی به آن شدت

استاد: نه، همین را می‌خواهم بگویم شبهات موضوعیه.

شاگرد: موضوعیه به آن قوت شبهات حکمیه

استاد: بحث سر این هست هیچ فرقی شبهات حکمیه و موضوعیه نداریم. از جهت لزوم فحص عین هم هستند، با همدیگر هیچ فرقی ندارند. شارع مقدس در شبهات حکمیه لزوم فحص را آورده در شبهات موضوعیه نیاورده و اصلاً ببینید بحث سر این است، شما همینجوری اگر در شبهات موضوعیه وقتی، اصلاً به اصطلاح این نکته را هم من ضمیمه بکنم، در این که ممکن است فحص لازم باشد یا لازم نباشد مطلب اینقدر واضح، در شبهات موضوعیه اینجور نیست که واضح باشد که فحص لازم نیست، به خاطر همین زراره وقتی استصحاب را بیان می‌شود سؤال می‌کند که آیا حالا من فحص باید بکنم یا فحص نباید بکنم؟ در خود شبهات موضوعیه هم بحث فحص را مطرح می‌کند، البته یک نکته‌ای را اجازه بدهید صبر کنید. یک نکته‌ای اینجا وجود دارد آن نکته این است این بحث توجه بفرمایید، بحث من این نیست که دلیلی که می‌گوید اذا شککت فامض علی الیقین، خود همین دلیل در مقام بیان این هست که دیگر فحص لازم نیست، خود همین مستقیماً، بلکه اذا شککت فامض علی الیقین مبدأ زمانی شک را بیان می‌کند. اگر فحص نیاز به زمان نداشت، عیب نداشت، آن تقیید بشود، ولی چون فحص نیاز به زمان دارد و این با ظهور دلیل در این که مبدأ زمانی اجراء این قانون حدوث موضوع است، یعنی وقتی شک حادث بشود شما مضی بر یقین باید بکنید، این که مبدأ قانون فاصله داشته باشد این نیاز به یک دلیل قطعی دارد، یک نیاز قوی دارد و الا ظهور این دلیل در این هست که می‌خواهد بگوید مبدائش از همان زمان شک است، یعنی من عرضم این هست که حتی دلیل اگر اختصاص داشته باشد به شبهات حکمیه، استصحاب، این دلیل خودش به منزلۀ وارد بر حکم عقلا بر عدم لزوم فحص است. به منزلۀ معارض با ادله‌ای که می‌گوید فحص لازم است. اینجور نیست که این دلیل آن ادله این ادله را از بین ببرند. فوقش این است که تازه اینها با همدیگر یک ظهور مساوی دارند. دیگر ظهور ندارد در این که این دلیل می‌خواهد، یعنی به نحوی باشد که می‌خواهد لزوم عمل را بعد از فحص بیان کند در این. حالا من عرضم این است که اگر دلیل استصحاب اختصاص به شبهات حکمیه داشت نافی لزوم فحص بود. فضلاً از این که دلیل استصحاب را ما می‌خواهیم با اطلاق شبهات حکمیه را بگوییم. دلیل استصحابی که موردش شبهات موضوعیه است، شبهات موضوعیه‌ای که فحص هم در آن لازم نیست. در خود دلیل استصحاب هم به عدم لزوم فحص در این مورد تأکید شده. ما بگوییم این دلیل می‌خواهد شبهات حکمیه را هم بگیرد بعد از فحص، خیلی زور می‌برد. و شاهدش هم این هست که هیچ یک از آقایان تا زمان پدر شیخ بهایی اینجور نفهمیده بودند. این روایت‌ها بوده. دلیل استصحاب هم بوده، بحث استصحاب بحث قدیمی است، از اوّلین کتاب‌های اصولی که ما داریم بحث استصحاب در آن هست. هیچ یک از این آقایان در شبهات حکمیه به این روایات تمسک نکردند، در حالی که در شبهات موضوعیه تمسک می‌کردند. اینجور نیست که تمسک نکنند. قانون استصحاب یک قانونی بوده که در شرع مطرح بوده. ولی این قانون را مربوط به شبهات حکمیه نمی‌دیدند و مربوط به شبهات موضوعیه می‌دیدند. نه این که، صحبت سر این نیست که تفصیلا توجه داشتند. ارتکاز وجدانی داشتند که این ادله به گونه‌ای هست که شبهات حکمیه را نمی‌گیرد. یعنی ناخودآگاهشان در اینجا بوده که ادلۀ استصحاب را قاصر می‌دانستند از شمول نسبت به شبهات حکمیه. البته این نکته را هم ضمیمه بکنم، شما ممکن است بگویید که شما می‌گویید دلیل استصحاب می‌گوید که شما به مجرد شک بر یقین مضی کن. اگر همچین ظهور دلیل استصحاب داشته باشد شما می‌گویید ظهورش هم خیلی قوی است. دیگر زراره برای چی سؤال بکند که آیا باید فحص بکنم یا نباید فحص بکنم؟ شما ممکن است بگویید که دلیل استصحاب این که باید فحص بکنم یا نباید فحص بکنم این بعد از قانون استصحاب اگر، بگذار عبارت روایت را هم اگر اینجا روایتش باشد. ببینید در صحیحۀ زراره بعد از این که می‌گوید که شما باید استصحاب جاری کنید: «لأنک کنت تَغْسِلُهُ وَ لَا تُعِيدُ الصَّلَاةَ قُلْتُ وَ لِمَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّكَ كُنْتَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ فشَكَكْتَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْقُضَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ أَبَداً»

یک سؤال از علم اجمالی می‌کند شارع می‌گوید که علم اجمالی منجز است. بعد می‌گوید: «قُلْتُ فَهَلْ عَلَيَّ إِنْ شَكَكْتُ فِي أَنَّهُ أَصَابَهُ شَيْ‌ءٌ أَنْ أَنْظُرَ فِيهِ قَالَ لَا وَ لَكِنَّكَ إِنَّمَا تُرِيدُ أَنْ تُذْهِبَ الشَّكَّ الَّذِي وَقَعَ فِي نَفْسِكَ»

اگر شک کردم لازم است نگاه کنم؟ یا لازم نیست؟ اگر شما می‌گویید لأنّک کنت علی یقین من طهارتک فشککت، یعنی به مجرد شک شما باید به آن یقین عمل کنید. فحص برای چی است؟ پاسخ مطلب این است که دو تا مطلب است. یک مطلب این است که آیا به مجرد شک شما لازم هست به آن، یعنی مضی بر یقین سابق باید کرد یا مضی یقین سابق؟ این یک مطلب. مطلب دوم این که شما در فحص لازم باشد، ولی در دوران فحص باید بر آن یقین سابق عمل کنید. فحص هم لازم است، ولی در دوره‌ای که دارید فحص می‌کنید به آن یقین سابق باید عمل کنید. کما این که ببینید آقایان یکی از موضوعاتی که در بحث استصحاب مطرح است، یکی از ادلۀ قدیمی استصحاب استصحاب حیات امام زمان است. می‌گوید اگر شما شک کردید که امام معصوم علیه السلام زنده است یا زنده نیست، شما باید بنا بگذارید که امام زنده است فحص هم باید بکنید. این مطلب در کلمات قدمای اصحاب، هشام بن حکم است کی است، آن مطلب را دارد. می‌گوید در دورۀ فحص از امام زمان، حالا اجازه بدهید این نصش به عینه یادم نیست این را بعداً ببینیم بعداً این بحث را تکمیل کنم. علی ای تقدیر من این را می‌خواهم بگویم، لزوم فحص با این که ما در زمان فحص عمل به استصحاب بکنیم منافات ندارد. آن چیزی که در شبهات حکمیه مطرح است آن این است که در شبهات حکمیه در زمان فحص می‌گویند استصحاب جاری نیست. فقط بحث لزوم فحص نیست. اشتراط اجرای استصحاب به فحص است. یعنی بعد از فحص استصحاب جاری می‌شود نه در دوران فحص. بنابراین ما اگر در شبهات موضوعیه بگوییم که فحص لازم است، ولی در دورۀ فحص شما استصحاب می‌کنید، با هم منافاتی ندارد. پس بنابراین این که امام علیه السلام استصحاب را لازم دانسته است معنایش این است که به مجرد شک شما باید استصحاب کنید. این منافات با این ندارد که فحص هم لازم باشد. پس بنابراین این که ما می‌خواهیم بگوییم آن این است که به مجرد شک استصحاب باید جاری بشود. حالا فحص لازم است، لازم نیست امثال اینها. شرط اجرای استصحاب فحص نیست. و در این کلام زراره شرط اجرای استصحاب را ندانسته. به عنوان یک واجب نفسی. آیا وظیفه دارم، نه وظیفه ندارید، دلت می‌خواهد به حالت شک نباشی، و لکن انما ترید ان تذهب بالشک الذی انت فیه. ولی شرعا وظیفه‌ای نداری، ولی برای این که این دغدغه‌هایی که در نفست هست از بین برود خب برو فحص کن اشکال ندارد، ولی واجب نیست. پس بنابراین از این روایت استفاده نمی‌شود که ادلۀ استصحاب اجرای استصحاب را غیر مقیداً بالفحص لازم نمی‌کند. ما می‌خواهیم بگوییم ظهور ادلۀ استصحاب این هست که قاعده‌ای را می‌گوید که اجرائش مقید به فحص نیست و این قاعده در شبهات حکمیه وجود ندارد، در شبهات حکمیه اگر استصحاب جاری بشود بعد الفحص است، و در دوران فحص باید احتیاط کرد که مجرای استصحاب نیست یا استصحاب نیست. این محصل عرض ما.

برگردیم به اصل آن بحثی که دنبال می‌کردیم. آن بحث این بود که ما می‌گفتیم در تعاقب حادثین در مجهول التاریخ استصحاب نسبت به معلوم التاریخ جاری می‌شود ولی در معلوم التاریخ نسبت به مجهول التاریخ جاری نمی‌شود و همچنین در مجهول التاریخ نسبت به مجهول التاریخ دیگر جاری نمی‌شود چون استصحاب باد به ملاحظۀ عمود زمان باید سنجیده بشود نه به ملاحظۀ زمان نسبی. ۳، ۴ وجه، ۳، ۴ وجهی هم در تبیین این مطلب عرض کردیم. صحبت سر این است که آیا این بحث‌ها در مورد توارد حالتین متضادتین می‌آید یا نمی‌آید؟ یکی از تقریباتی که ما می‌کردیم آن این بود که من کان علی، حالا یکی یکی ادله را بررسی بکنیم. ۴ تا وجه ذکر کردیم. وجه اوّل این بود که قاعدۀ استصحاب می‌خواهد یقین را به زمان شک امتداد بدهد. یعنی زمان یقین را طولانی کند. آیا این در اینجا می‌آید یا نمی‌آید؟ ممکن است ما بگوییم اینجا هم می‌آید. بگوییم ما در واقع جایی که. در ما نحن فیه در معلوم التاریخ جریان استصحاب مسلم است، در مجهول التاریخ مشکوک است. من یقین دارم که در ساعت دوم حدثی از من سر زده. نمی‌دانم طهارت در ساعت اوّل بوده است یا در ساعت سوم. بنابراین استصحاب حدث را از ساعت دوم به ساعت سوم که ساعت شک هست آن بحثی نیست. آن که مورد بحث هست آن این است که آن طهارت معلوم بالاجمال را می‌شود استصحاب کرد یا نمی‌شود استصحاب کرد؟ ممکن است شما بگویید که اینجا این طهارت اگر قبل از حدث باشد مدتش کوتاه است، به وسیلۀ حدث از بین رفته کشدار نشده. ولی اگر بعد از آن طهارت بعد از حدث باشد، این نکته را هم بگویم در واقع آن زمان شک ما زمان چهارم است، ما چهار زمان داریم. یک زمان دوم معلوم التاریخ است، ما نسبت به زمان چهارم شک داریم. اگر آن حدث در زمان اوّل باشد آن طهارت در زمان اوّل باشد، طهارت معلوم بالاجمال، به وسیلۀ حدث از بین رفته، زمانش کوتاه است. ولی اگر زمان سوم باشد دیگر به زمان چهارم هم امتداد پیدا کرده. ما می‌خواستیم بگوییم قاعدۀ استصحاب می‌خواهد زمان یقین را طولانی کند، اینجا زمان یقین طولانی می‌شود. آن تقریبی که آنجا جاری می‌کردیم که طولانی شدن زمان یقین را استصحاب نسبت به عمود زمان اگر سنجیده بشود به دنبال نمی‌آورد اینجا به دنبال می‌آورد. حالا یک ادامه‌ای دارد بعداً عرض می‌کنم. همچنین نسبت به آن من کان علی یقین فشک فالیمض علی یقینه بگوییم تقریب استدلال این بود که حدوث یقین باید قبل از حدوث شک باشد. در ما نحن فیه هم خیلی وقت‌ها همین است. حدوث یقین مثلاً بگوییم ما. نه این وجه نمی‌آید چون ممکن است، ما الآن که زمان چهارم هست نمی‌دانیم زمان حدوث یقین ما کی بوده. احتمال دارد حدوث یقین ما قبل از شک بوده، احتمال دارد بعداً بوده باشد.

شاگرد: یا اوّل بوده یا سوم، علی ای حال از چهارم زودتر بوده. شک چهارم است

استاد: درست است. نه، تقریب دیگر می‌خواستم عرض کنم. آن تقریب این هست که زمان یقین متعیّن بوده. در مورد من کان علی یقینٍ ما ممکن است، تقریب استدلال این باشد که من کان علی یقین فشکّ جایی که زمان یقین نامتعین باشد آن زمان را نمی‌گیرد. می‌خواهم عرض کنم که ممکن است ما بگوییم نکته‌ای که ما اشکال می‌کردیم آن نکته در هیچ یک از، ۴ تا نکته که می‌گفتیم این ۴ تا نکته لا اقل ۳ تا از این ۴ تا نکته در اینجا پیش نیاید. حالا فوقش آن نکتۀ چهارم که بحث تعارض و امثال اینها باشد در ما نحن فیه بیاید. ولی ۳ تا نکتۀ دیگر اینجا نیاید. توضیح این را فردا عرض می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان